

نگاه مسئولانه یک شهروند به تحصیل ۲ دختر ک دستفروش

این بانو در خیابان به کودکان کار درس می‌دهد

سیک همبازی

محبوبه قربانی بساط دستفروشی دخترک در یک مساحت کوچکی، نزدیک متروبی در مرکز شهر روی زمین پهن بود. زنی جوان کنار آن دخترک روی زمین نشسته بود و نگاه معصومانه دخترک به تخته وایت‌بردی که

در دست آن زن قرار داشت دوخته شده بود. معلوم بود آن زن در حال آموزش به آن دختر است. کمک به کودکان کار را زیاد دیده بودم، یا غذا بود یا پول یا پوشاک. اما این کمک خیلی متفاوت بود. کنج‌کاو شدم و نزدیک آن زن رفتم. دخترک از دیدنم کمی ترسید. دستی روی سرش کشیدم و گفتم عزیز خوبی؟ ته دلش نفس راحتی کشید و گفت خوبم خریدارید؟ یک جفت جوراب خریدم و پرسیدم چکار می‌کنی؟ گفت دارم درس می‌خوانم. تشویقش کردم و بعد با زن جوان صحبت کردم. الهام‌آرشدی متولد ۱۳۵۵ دارای مدرک کارشناسی فیزیک انمی از دانشگاه الزهرا (س)، سطح دو علوم حوزوی از جامعه الزهرا (س) و در حال حاضر دانشجوی سال سوم روانشناسی بالینی دانشگاه پیام نور است. او چند سالی به عنوان معلم در مدارس غیرانتفاعی دبیر ریاضی و فیزیک بوده و تدریس خصوصی هم داشته است. آرشدی هم اکنون کارمند شرکت تأمین سرما به بانک ملت است. به گفته او شروع آموزش به دخترک زمانی بود که می‌دید بسیاری از شهروندان حس مسئولیت و کمک‌شان به بچه‌های کار فقط شامل غذا، پوشاک و پول است، به همین خاطر او دنبال کاری می‌گشت که ارزش بیشتری داشته باشد. او معتقد است انسان‌ها پیش از نیازهای جسمی، محتاج نیازهای ضروری روانی هستند که بدون توجه به این نیازها زندگی سر بلندی نخواهند داشت. این شهروند می‌گوید به اندازه وسیع خودم برای نجات یک انسان احساس مسئولیت می‌کنم. اگر جای آنها نیستم لطف خدا بوده و به شکرانه این نعمت باید دستگیر این عزیزان باشم. متن زیر حاصل گفت‌وگو با این شهروند با مسئولیت و محترم است.



شما را در حال آموزش درس به یک دخترک کار دیدم. حس خوبی گرفتم و مطمئن هستم هر شهروند دیگری که شما را دیده و می‌بیند این حس مسئولیت‌پذیری و خوب به او منتقل می‌شود. اولین آموزش چه زمان و به چه کسی بود؟ در چه محلی؟

شبی از محل کار به خانه برمی‌گشتم که دختری را کنار خیابان دیدم بساط دستفروشی‌اش پهن بود اما مشغول درس خواندن بود. بافکاری که در ذهنم بود برای کمک‌م ماندگار، رفتم کنارش نشستم و بعد از احوالپرسی اسمش را پرسیدم. نامش پریناز بود. پرسیدم کلاس چندم هستی و درس را دوست داری؟ گفت بله کلاس اول هستم اما درسم ضعیف هست. این ابتدای همراهی‌ام بود و در همان دیدار، متوجه شدم به ابزار احتیاج داریم. سر راه تخته وایت‌بردی کوچک و مازیک خریدم. از فردا شب درس را همانجا کنار خیابان شروع کردم.

اهل تهران هستند؟

خیر، آنها برای پیدا کردن کار از استان خراسان شمالی به تهران آمدند و پدر خانواده به خاطر بی‌سوادی، نتوانسته شغل مناسبی پیدا کند. یکسالی در مسافرخانه زندگی می‌کردند و بعد از گرفتن وام فرزندان آوری، موقی می‌شوند خانه کوچکی در منطقه راه‌آهن تهران اجاره کنند. دو خواهر جزو باندهای بچه‌های کار نیستند. از سر ناچار و بیکاری برای کمک هزینه زندگی کار می‌کنند. همه اقوامش هم در شهرستان هستند.

چه چیزی انگیزه شما برای انجام چنین کاری شد؟

احساس متقابل انسان بودن، ارزشمند بودن، دوست داشتنی بودن و حس مسئولیت. می‌دانستم بچه‌های کار به خاطر نگاه عمومی در اجتماع، مورد احترام نیستند و به همین خاطر برای آینده روشنی آنها لازم بود توجه، محبت و احساس ارزشمندی را که نقش بسیار مهمی در بقیه سال‌های عمرشان خواهد داشت به آنها بدهم. به همین خاطر



وقتی بقیه شهروندان به آنها هدیه، غذا و پوشاک می‌دادند به این فکر افتادم چیز با ارزش‌تری از خوراکی به آنها بدهم همراه با طعم شیرین دوست داشتن. این شد که کنارش نشستم و خوردم را مثل او کردم و با به‌پایش درس خواندم تا متوجه شود خودش پریریم ارزشمندم و دوست داشتنی‌ام است. توجهم بابت چیزی بود که او به آن احتیاج داشت نه چیزی که خودم فکر می‌کردم ممکن است احتیاج داشته باشد. او به توجه و کمک درسی نیاز داشت!

ما انسان‌ها برای خوب ماندن، برای خسته نشدن در مقابله با سختی‌های زندگی، به احساس قوی درونی احتیاج داریم. من احساس کردم می‌توانم این حس را در دختر کوچک کار و خیابان که همه ساده از کنارش عبور می‌کنند بدهم.

تا حالا چند کودک کار را آموزش داده‌اید؟

یکی پریناز و دیگری خواهرش به نام پرویش که او هم آنطرف چهارراه بساط دارد. پریناز کلاس اول هست، روزی که با او آشنا شدم فهمیدم

کلمات کتابش را حفظ کرده اما نمی‌تواند بنویسد، چون حروف و صداها را خوب یاد نگرفته بود. با او حروف و صدا را کار کردم. ب با او چی میشه؟ م با ی چی میشه؟ بچه‌ها با سبزی و آهنگ بهتر یاد می‌گیرند. می‌خواستم مثل خیلی از افراد، چیزهایی را که این دختر کوچک آرزو داشت در حالی که خودش چیزی نمی‌گفت به او بدهم، اما آن‌را در قالب جایزه برای مهربان بودن و تلاش در درس دادنم و این خیلی برایش جذاب بود. خواهر بزرگ‌تر، کلاس سوم است. او در ریاضی مشکل داشت. همین رویه را برای او پیاده کردم. در لطف خدا و تلاش خودش، الان خیلی ریاضی‌اش قوی‌تر شده است. او پر از ذوق و نفر دوم کلاس شده است. وقتی انگیزه برای آدما، درونی باشد، سرعت پیشرفت‌شان بیشتر می‌شود. سعی کردم به بچه‌ها، انگیزه درونی بدهم.

ان شرایط تحصیلی‌شان چگونه است؟

خواهر کلاس اولی، به راحتی می‌تواند کلمات زیادی را بنویسد و خواهر کلاس سومی با کارت و بازی، جدول ضرب را قوی‌تر کرده است.

واکنش خواهرها به کار شما چگونه است؟

خیلی خوشحال شدند اما تعجب کردند که کنارشان روی زمین می‌نشینم و برایشان تخته و مازیک برم.

حالا چرا تخته؟ چرا دفتر نخریدید؟

می‌دانستم بچه‌ها ذوق نوشتن روی تخته دارند، برای همین به‌عنوان تشویق برایشان تخته وایت‌برد کوچک گرفتم. بعد از کمی گپ و گفت، پریناز گفت خیلی دوست داشته در ساعات‌های طولانی کار، انتظار آمدن دوستی را بکشد. خدا را شاکرم که این کار به ذهن من

انداخت تا بتوانم دوست خواهرها باشم. **خاطر‌های هم دارید؟** چند شبی گذشته بود که دیدم پریناز یک نقاشی قشنگی کشیده و می‌گفت از شبی که همراهش شدم خیلی حس خوبی دارد. می‌گفت سر کلاس درسش بهتر شده و به خاطر این پیشرفت کلی ذوق داشت و از معلمش صد آفرین گرفته بود.

خانواده از این کار شما اطلاع دارند؟ واکنش‌شان چیست؟

بله، البته ابتدا مخالف بودند برای اینکه کنار خیابان بنشینم و درس بدهم، اما سعی کردم برایشان دلیل کار را توضیح دهم و بگویم باید به اندازه وسیع خودم برای نجات یک انسان احساس مسئولیت کنم. اگر جای آنها نیستم لطف خدا بوده و به شکرانه این نعمت باید دستگیر این عزیزان باشم.

واکنش شهروندان چگونه بوده است؟

بیشتر آنها از دیدن من کنار بچه‌ها آن هم شب‌هنگام روی زمین در حال درس خواندن، تعجب می‌کنند یا می‌ایستند و سؤال می‌پرسند، یا دعای خیر می‌کنند و غذا یا پول می‌دهند و می‌روند.

به فرد یا افرادی برخورد کرده‌اید یا از کودکان کار شنیده‌اید کسی کار مشابه شما را انجام دهد؟

خیر، باید بگویم این کار را از خودم نمی‌دانم. پیش از من قطعاً خیلی از انسان‌های نیک‌سرشت بوده‌اند که از این سبک توجه به اطرافیان داشته‌اند. من هم از آنها یاد گرفته‌ام. از جمله شهدا و انسان‌های بی‌نظیری شبیه ابراهیم هادی. از این خیر کوچک چیزی از من نیست، لطف و کمک خدا و الگوهای زیبای انسانی پیش از خودم، مشوق من بوده و هستند. **به نظر شما چند درس بچه‌های کار، تحصیل می‌کنند؟ چه مانع و موانعی برای تحصیل‌شان وجود دارد؟**

بچه‌های کار مشکلات زیادی دارند. از نگاه نادرست جامعه تا اجبار به کار در خیابان برای امرار معاش و بیکاری والدین. این بچه‌ها عموماً فقط در مکانی که کار می‌کنند می‌توانند به درس‌شان برسند. قطعاً، در سرما و گرمای فصل‌ها، شرایط آزاردهنده است و آنها ناچار به تحمل هستند. درباره این دو خواهر با سبزی محله منطقه سنایی صحبت کردم تا اتاقی برای درس خواندن‌مان قرار دهند که با استقبال مسئولان روبه‌رو شد، اما جایی که در اختیارمان گذاشتند به خاطر دوری محل کار خواهرها امکان استفاده فراهم نشد. اگر امکانات تحصیل آنها فراهم شود بیش از نیمی از آنها علاقمند به ادامه تحصیل هستند، چرا که بیکاری والدین و سختی زندگی را دیده و چشیده‌اند. می‌دانند در صورت نداشتن سواد و مهارت لازم‌می‌توانند به آینده امیدوار باشند.

استعداد این کودکان چگونه است و در تعاملی که با آنها دارید چرا کودک کار شده‌اند؟

بچه‌ها با هم متفاوت هستند، بعضی به درس علاقه دارند و بعضی به کار. این دو خواهر، خیلی درس برایشان مهم بود. حتی برای پدر و مادرشان هم مهم است. آنها همراه پدرشان برای کار به خیابان می‌آیند در طول کار پدرشان از دور مراقب آنهاست. در گفت‌وگویی که با پدرش داشتم، دغدغه‌مند تحصیل بچه‌هایش بود ولی به خاطر شرایط سخت اقتصادی ناچار بود در دخترها برای کسب درآمد کمک



بگیرد. خود بچه‌ها هم خیلی مشتاق هستند به پدرشان کمک کنند. آنها یک خانواده شش نفره هستند. سه دختر و یک پسر. مادرشان به خاطر داشتن فرزند خردسال، خانه‌دار است. حس مسئولیت را در وجود این دوخواهر به خوبی دیدم.

پیشنهاد شما برای کودکان کار چیست؟ چه کسی و نهادهای را در برابر آنها مسئول می‌دانید؟

همیشه وظیفه با ناهادها نیست، اشکال از نوع نگاه ما به یکدیگر است. پیش از آنکه با عناوین شغلی مورد توجه باشیم، باید در مقام انسان بودن، مورد توجه خدا و فرشتگان باشیم. در چند برنامه و نقل قول، بچه‌های کار به عنوان عضو باندهای مافیای معرفی شدند به همین خاطر عموماً مردم جامعه از نزدیک شدن به این عزیزان واکنش دارند. این نگاه غلط است و باید اصلاح شود. متأسفانه گاهی برای انجام کار خیر و عام‌المنفعه با هزاران پروتکل از خود ساخته و سختگیرانه پلیسی – امنیتی روبه‌رو می‌شویم، در حالی‌که برای انجام خیلی از کارها این قوانین راهگشا نیستند در صورت عدم احساس مسئولیت به بچه‌های کار و خیابان به عنوان بخشی از جامعه خودمان ممکن است فردا روزی فرزندانمان را گرفتار ببینیم. زیرا بچه‌های کار در فضایی رشد کرده‌اند که هرگز مورد توجه و احترام و محبت نبودند. همین می‌تواند از آنها افرادی با کارکرد ضد اجتماعی و خلاقکار بسازد. این بچه‌ها در هر عبور بی‌توجهی و عوامانه، سطحی از شرم و نقص را تجربه می‌کنند که بسیار برای روان آنها خطرناک است. شرم و نقص کار کرد تغییر شخصیت از مصالح‌جو به پرخاش‌جو دارد، و از یک فرشته، می‌تواند یک ابلیس بسازد یا کارکرد ضد اجتماعی و خلاقکار بسازد. این بچه‌ها در برای نجات جامعه فردا، از کودکان امروز شروع کنیم.

فکر می‌کنید هر یک از شهروندان در قبال این کودکان که یکی از جمله مسائل اجتماعی است، چه مسئولیتی دارند که می‌توانند آینده آنها را تأمین کند؟

هر کس به اندازه وسیع خودش، می‌تواند کارهای متنوع و مفیدی انجام دهد. اگر پدر این دخترها، شغل ثابت و مناسبی داشت، این بچه‌ها مجبور به کار در خیابان نبودند! من این امکان را ندارم ولی قطعاً افرادی هستند که امکان پیدا کردن شغل برای پدر این دو خواهر را دارند. اشکال، امکان نداشتن و ندانستن نیست، اشکال فرهنگ غلط است. گویا نگاه تک‌تک ما به حضور و کار این آدم‌ها به گونه‌ای است که انگار وجود ندارند و چه موضوعی خطرناک‌تر از این.

متأسفانه نگاه سطحی و پوپولیستی به مقوله کودکان کار و انتساب افغانی بودن یا شهروستانی بودن، ناامن بودن و بی‌ادب بودن هر روز شکاف بین ما و آنها را بیشتر کرده است، در حالی‌که می‌توان به این موضوع نگاه انسانی و مسئولانه داشت.

چه مواردی در این نوع نگاه مؤثر است؟

سرپال‌ها، حوادث اجتماعی، نقل قول‌های بعضاً غلط و مفرضانه، باعث شده ما با پیش‌داوری و قضاوت ذهنی از آنها فاصله بگیریم و این فاصله هر روز نامئی بیشتری را ایجاد کند. از ماست که ما بر است

و حرف آخر...

از خدا بسیار ممنونم که این کار بسیار کوچک را برای هموع خودم در مسیر زندگی‌ام قرار داد. اینکه بعد از مدتی تدریس، همراهی و کمک والدین این دو دختر در پیگیری درس بچه‌ها، نتیجه کار را می‌بینم بسیار خوشحالم. بچه‌ها سر کلاس از معلم تشویق می‌شوند به همین خاطر احساس عزت نفس پیدا می‌کنند و تلاش‌شان برای بهتر شدن مضاعف می‌شود. دیگر مجبور نیستند برای پذیرش در جامعه به همسالان و کارهای سطح پایین رو بیاورند. آنها با تکلیف به توانمندی خودشان فهمیدند که قدرت تغییر شرایط را دارند و این درس تا بد پادشان می‌ماند. من فقط می‌خواستم به بچه‌ها احساس ارزشمنند بودن و دیده شدن بدهم. به آنها یاد بدهم با تلاش در مسیر درست می‌توانند با همین شرایط خانوادگی که دارند، خودشان را ارتقا بدهند. انسانی که عزت نفس داشته باشد و خودش را ارزشمند بداند، تا آخر عمر از مسیر تلاش صحیح برای زندگی، بیرون نمی‌رود، چون خودش را لایق بهترین‌ها می‌داند.

۴ نکته برای داشتن یک زندگی ساده

سیک نگرش

زندگی را با ذهن‌تان پیچیده نکنید

نیره محمودی در همه دل‌ها اشتیاق عمیقی برای سادگی و آرامش وجود دارد. اما سادگی و آرامش معمولاً از زندگی ما

گریزان هستند. دغدغه‌های زیاد و متنوع، بدهی‌های مالی و مسائل مربوط به روابط می‌توانند زندگی شما را کاملاً پیچیده و مملو از نگرانی کند. اگر خود را بیش از حد سر در گم و گرفتار زندگی می‌بینید، سه نکته وجود دارد که می‌تواند به شما کمک کند سادگی و آرامش را به ذهن و روان خود برگردانید.



برای داشتن یک زندگی ساده، باید ذهنی ساده داشته باشید

آنچه ذهن شما را مشغول کرده است در واقع دنیای شما را می‌سازد. به عبارت دیگر، دنیایی که شما می‌بینید، بسته‌ای از ادراکات و باورهای شما نیست. دنیای درونی شما با درک شما از دنیای بیرون منعکس می‌شود.

اگر زندگی پریشان و پیچیده‌ای دارید، این فقط بازتابی از فعالیت ذهن شماست. این فلسفه نیست، حقیقت زندگی است. شما این پیچیدگی را در وجودتان حس خواهید کرد و نیازی نیست حرف کسی را قبول کنید. وضعیت بیرونی زندگی خود را با دنیای درونی افکار و عقاید خود مقایسه کنید. آیا دنیای بیرونی شما منعکس کننده باورهای عمیق شما نیست؟ نحوه درک شما از دنیای بیرون از طریق باورهای شما فیلتر می‌شود، بنابراین آنچه می‌بینید همیشه با باورهای شما مطابقت دارد. اگر از عینک قرمز رنگ روی چشمان خود استفاده کنید، همه جا قرمز خواهید دید، بنابراین اگر می‌خواهید زندگی ساده‌ای داشته باشید باید ذهن خود را ساده کنید.



زیبایی زندگی در این است که ذاتاً ساده است، بنابراین لازم نیست کار خاصی انجام دهید تا آن را ساده کنید. فقط با زندگی هماهنگ شوید، به عبارت دیگر در زمان حال بمانید و از حضور خود لذت ببرید. این کار فقط نیاز به مقداری تلاش دارد تا در لحظه حضور داشته باشید و توسط افکار به این سو و آنسو کشیده نشوید

۳ زندگی ساده متعلق به زمان حال است

ذهن ما موقعیت‌ها و شرایطی را ایجاد می‌کند که گاهی به رویا شباهت دارد، اما واقعیت این است که زندگی ربطی به افکار ما ندارد. زندگی صرفاً لحظه حال است که همیشه در جریان است. معمولاً ذهن در مورد هر لحظه از زندگی نظر می‌دهد و در نتیجه آن را پیچیده می‌کند، این در حالی است که لحظه به خودی خود همیشه ساده است.

راز زندگی ساده این است که در زمان حال باشیم و فقط با آنچه زندگی به آگاهی لحظه حال ما می‌آورد کنار بیاییم. در ابتدا، ناپیده گرفتن ذهنی که می‌خواهد برای آینده برنامه‌ریزی و در مورد گذشته فکر کند، بسیار سخت خواهد بود، اما با گذشت زمان، مضرات چنین روندی را خواهید دید. تنها کاری که باید انجام دهید این است که با لحظه حال کنار بیایید. فقط به جای اینکه در ذهن خود زندگی کنید، از واقعیت لحظه حال آگاه باشید.

ذهن واقعیت‌های خشن را خلق می‌کند، آینه‌های ترسناک و گذشته‌های وحشتناک را به ذهن متبادر می‌کند. در واقع اینها فقط افکار هستند. در واقع ذهنیات بیشتر توهم هستند. ذهن همیشه رویا می‌بیند و از این رویا دنیایش دنیای توهمات است. اما واقعیت ربطی به ذهن ندارد.

۴ زندگی ذاتاً ساده است

زیبایی زندگی در این است که ذاتاً ساده است، بنابراین لازم نیست کار خاصی انجام دهید تا آن را ساده کنید. فقط با زندگی هماهنگ شوید، به عبارت دیگر در زمان حال بمانید و از حضور خود لذت ببرید. این کار فقط نیاز به مقداری تلاش دارد تا در لحظه حضور داشته باشید و توسط افکار به این سو و آنسو کشیده نشود.

زندگی فقط در زمان حال وجود دارد و هیچ جای دیگری نیست. گذشته و آینده فقط حالت‌های رویایی هستند که در ذهن ایجاد می‌شوند، گذشته در مقطعی به‌عنوان حال وجود داشته و اکنون تنها یک خاطره است. آینده فقط یک فرآکنی است که هیچ واقعییتی برای آن وجود ندارد. شما می‌توانید گوشه نشین شوید یا سر به بیابان بگذارید اما ذهن مشکلات و شرایط خود را هر کجا که روید برای شما خواهد آورد.

وقتی که زندگی در زمان حال را شروع کردید و از حالت رویایی ایجاد شده توسط ذهن اجتناب کردید، متوجه خواهید شد که زندگی شما به خودی خود بسیار ساده می‌شود. راز ساده زیستی این است که بدانی زندگی همیشه ساده است و فقط ذهن است که آن را پیچیده می‌کند.